

گفتار هفتم

زبان و مذهب مردم اردبیل

فصل اول - زبان

تاریخچه زبان در اردبیل

قبل از مهاجرت آریاها به فلات ایران، مردمی در این سرزمین زندگی می‌کردند که بومی محل بودند و به زبان مخصوصی سخن می‌گفتند لیکن تاریخ، مثل خود آنها، از چگونگی آن زبان نیز بی‌اطلاع است. چون مهاجرت آریاها آغاز گشت آنان در برابر اینان پایداری نتوانستند و حکومت آریاها را گردن نهاده به تدریج آداب و رسوم و زبان آنها را بهر حال پذیرفتند.

در باب نخستین تیره‌های آریائی، که در نواحی اردبیل و آذربایجان سکونت یافته‌اند، و همچنین تاریخ استقرار آریاها در فلات ایران، مورخان اختلاف نظر دارند. مؤلف ایران باستانی، به استناد نوشته‌های مورخان خارجی، آمدن آریاها را بدین نواحی از بیست تا چهارده قرن قبل از میلاد می‌داند^۱ ولی تحقیقات دیگری که در این زمینه صورت گرفته است حکایت از آن دارد که پنج هزار سال پیش قوم معروف "اورارتو" در این ناحیه، یعنی منطقه‌ای که در جنوب کوه‌های قفقاز از ارمنستان تا کردستان و خلخال و سراب (در شرق و جنوب اردبیل) واقع است، زندگی می‌کردند.

این دسته از محققان اورارتوها را شاخه‌ای از نژاد آریا می‌دانند و معتقدند که آنها اولین جماعتی بوده‌اند که با ذوب آهن و تغلیظ آن فولاد ساخته‌اند و کوره فولادسازی آنها، که چندی است در ارمنستان کشف شده است، هم اکنون مورد مطالعه و بررسی باستان‌شناسان می‌باشد.

گرچه بررسی این کوره فولادسازی، که به منزله یک سند و مدرک تاریخی است، و یا مطالعه در استخوان‌های کسانی از آن قوم، که در کاوش‌ها به دست آمده است، دانشمندان امروزی را به درجه تمدن و علم و صنعت پنج هزار سال پیش اورارتوها و از نژاد آریائی بودن آنها آگاه می‌سازد ولی تأسفاً مدرک و سندی در دست نیست که به طور قطع اینان را از زبان آنها مطلع گرداند.

اگر تاریخ‌نویسان و دانشمندان، به علت گذشت زمان زیاد و فقدان مدارک و آثار، از زبان اورارتوها اطلاعات کافی و کامل ندارند در عوض به زبان‌هایی که آریائی‌های قرون بعد در ایران بدانها سخن می‌گفته‌اند تا حدی آشنائی دارند و به طور کلی آنها را زبان آریائی می‌خوانند و چون خود آریاها را در فلات ایران، از چهارده قرن پیش از میلاد، به دستجاتی

۱. ایران باستانی، تألیف شادروان حسن پیرنیا. تهران. مطبوعه مجلس. ۱۳۰۶ شمسی.

نظیر مادها، پارس‌ها و پارت‌ها تقسیم می‌نمایند زبان‌های باستانی را نیز، با آن که در اصل و ریشه یکی بوده است، به سه شکل پارسی قدیم، اوستائی و پهلوی منقسم می‌دانند و بیشتر زبان‌های کنونی ایران را شاخه‌های دگرگون گشته آنها می‌پندارند.

پارسی قدیم بیشتر مخصوص پارسی‌ها و هخامنشی‌ها، پهلوی زبان اشکانیان و ساسانیان بود و زبان اوستائی به وسیله مادها به کار می‌رفت که محل استقرار آنها آذربایجان و قسمت‌های دیگری در مغرب و شمال غربی ایران کنونی بود.

زبان اخیر از آن جهت که اوستا، کتاب دینی زردشت، بدان نوشته شده است به زبان اوستائی معروف گشته است. زیرا چنانکه قبلاً هم گفته‌ایم این پیامبر ایران‌باستان از آذربایجان و به احتمال قریب به‌یقین از مغان اردبیل و دامنه‌های

کوه سبلان^۱ برخاسته و به قول "دارمستتر"، ایران‌شناس معروف فرانسوی، کتاب خود را به زبان مردم محل که همان زبان مادها بود، ترتیب داده است.^۲ با این بیان می‌توان گفت که زبان اوستائی قدیمی‌ترین زبان آریائی است که احياناً اردبیلیان باستان بدان سخن می‌گفته‌اند.

چون مادها شکست خوردند زبان پارسی، بر اثر تسلط هخامنشیان، در آذربایجان نفوذ یافت ولی ساکنان این منطقه باز زبان پیشین خود را حفظ کردند و حتی در عهد سلوکی‌ها و اشکانی‌ها و ساسانی‌ها نیز به زبان آذری، که همان زبان مادی آمیخته با لغاتی از زبان بومیان پیشین بود، سخن می‌گفتند.^۳

در این که ریشه زبان آذری از کجاست اختلاف نظر است. شادروان احمد کسروی آن را نیم‌زبانی از فارسی دانسته ولی مؤلف "دائرةالمعارف اسلامیة ایران و همگی شیعة امامیه اثنی عشریه" این گفته را به استناد تحقیقات زبان‌شناسان اروپائی رد کرده نوشته است که "آنان بر وفق دلایل علمی و حسی ریشه زبان آذری را به ریشه ترکی رسانیده‌اند.^۴

این گفتار خود محتاج تأمل است زیرا آنچه ما در تواریخ خوانده‌ایم آمدن ترک‌ها به ایران بعد از برافتادن سلسله ساسانی آغاز گشته و توطن آنها به خصوص در صفحات آذربایجان دو سه قرن بعد از استقرار اسلام در این سرزمین صورت گرفته است حال آن که زبان آذری قبل از اسلام نیز در این خطه رواج داشته است. ما چون از تحقیقات زبان‌شناسان اروپائی اطلاع نداریم برای آگاهی خوانندگان دانشمند نوشته آن دائرةالمعارف را در اینجا می‌آوریم ولی آن چه خود از رباعیات باقیمانده آن زبان درمی‌یابیم آنها را از لغات ترکی به دور می‌دانیم.

حمله اعراب به آذربایجان و سکونت طوایفی از آنها در این حدود، کم‌کم زبان عربی را در محیط اردبیل توسعه داد و لزوم ادای فرایض دینی به عربی نیز سبب رشد و رواج روز افزون آن زبان گردید و به تدریج که کتاب‌های دینی و ادبی بدان زبان تألیف یافت احتیاج به فرا گرفتن آن بیشتر شد و رواج رسم‌الخط عربی در روابط اجتماعی هم شیوع آن را زیادتیر گردانید تا آنجا که به قول مؤرخان در قرن دوم هجری اکثر مردم اردبیل به زبان عربی آشنائی داشتند و جمعی نیز بدان زبان تکلم می‌نمودند.

در قرون بعد بر اثر اتفاقات تاریخی و از جمله ظهور پادشاهی در مشرق ایران، که

۱. اردبیل در گذرگاه تاریخ. جلد اول. ص ۱۲.

۲. ایران باستانی. ص ۷۵.

۳. آذری زبان باستان آذربایجان. سید احمد کسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵.

۴. دائرةالمعارف اسلامیة ایران. عبدالعزیز صاحب‌جوهر. جلد ۱. ص ۳۹.

به زبان فازی رشد و توسعه می‌دادند، به تدریج آن زبان نیز در این حدود اثر گذاشت و در عهد اتابکان آذربایجان زبان فارسی کم کم در میان بعضی از ساکنان این منطقه شایع گشت ولی نتوانست زبان عامه گردد زیرا زبان آذری همچنان نفوذ و قدرت خود را حفظ کرده و تا قرن ششم هجری "آذری زبان آنجا بوده" است.^۱

با این حال مورخان می‌نویسند با آن که زبان آذری زبان عامه مردم این سامان بوده معهذرا در امور اداری و دینی، قبل از اسلام از زبان‌های پارسی و پهلوی و بعد از تسلط اعراب از زبان آنها استفاده می‌شده است چنان که امروز نیز عامه مردم آذربایجان به ترکی سخن می‌گویند ولی در امور دینی از زبان عربی و در کارهای اداری و حتی مکاتبات شخصی از زبان فارسی استفاده می‌کنند.

نمونه‌هایی از زبان آذری

امروزه زبان آذری به کلی متروک گردیده و جز نمونه‌هایی که از بعضی از رباعی‌های منتسب به حضرت شیخ صفی‌الدین علیه‌الرحمه باقی مانده است اثری از آن زبان در دست نیست و از لغات و افعال و مصادر و صرف و نحو آن زبان نیز اطلاعات کامل و کافی موجود نمی‌باشد.^۲

مؤلف کتاب "زندگانی شاه اسماعیل اول" نوشته است که "زبان مردم اردبیل در عهد شیخ صفی‌الدین لهجه آذری بود. آذری زبانی است بین کردی و طالشی یا کردی و مازندرانی و شبیه به هر سه. به طوری که امروز بسیاری از کلمات آن برای مردم طالش و کردها مفهوم است".

این مؤلف از قول صاحب صفوة‌الصفاء نقل می‌کند که وقتی شیخ صفی‌الدین با فرزندش سید صدرالدین موسی در موردی سخن می‌گفت بدین عبارت به گفته او جواب داد "کار نمونده‌بی کار تموم بی".^۳ کسروی در کتاب "آذری یا زبان باستان آذربایگان" این داستان را از قول مؤلف صفوة‌الصفاء چنین آورده است که "شیخ صدرالدین خلدالله برکنه فرمود که از شیخ سؤال کردم وقتی که به حضرت شیخ زاهد رسیدی از دل خیر داشتی؟ شیخ قدس سره فرمود به زبان اردبیلی - کار بمانده کار تمام بری- یعنی ای خانه آبادان کار تمام بود اما تنبیه مرشد وامانده بود.^۴ آنگاه کسروی اضافه می‌کند که زبان اردبیل و همگی آذربایجان آذری بود لیکن هر شهر تفاوت‌هایی از حیث لهجه با شهرهای دیگر داشت.

در کتاب "سلسله‌النسب صفویه" دویبتی‌هایی از زبان آذری ضبط شده که منتسب به شیخ صفی‌الدین می‌باشد و ما چند نمونه از آنها را در اینجا می‌آوریم:

دیره کین سر به سودای تو کیچی
دیره کین چشم چو خونین اسره ریچی
دیره سر باستانه اچ تدارم
خوه نه واجی کو وربختی چو کیچی
یعنی: دیری است که این سر به سودای تو سرگردان است، دیری است که این چشم همچو خون اشک می‌ریزد.

دیری است که سر به آستانه تو دارم، خدا نگفته است که کوربختی را چنین سرگردان کنی.

بنه درده ژران از بوج—ینم در رنده پاشان برم چو خاک چون گرد

۱ و ۲. آذری زبان باستان آذربایجان. سیداحمد کسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵ ص ۱۳.

۳. یعنی کار نمانده بود کار تمام بود.

۴. آذری زبان باستان آذربایگان. سیداحمد کسروی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۲۵ ص ۳۵.

مرگ ژیرم به میان دردمندان بور
 یعنی بگذار درد همهٔ دردمندان بر جان حزین من باشد و خاکپای قدم‌های ایشان باشم.
 حیات و مماتم در میان دردمندان باشد که ایشان همراه و رفیقان من در معرفت حقایق عالم
 توحید می‌باشند.

صفی‌م صافی‌م کنجان نمایم
 کسی بهستی ره نبرده باویان
 به دل درد ژرم تن بی‌دوایم
 از به نیستی چو یاران خاک پایم
 یعنی صفی صاف‌دل هستم و راهنمای طالبان گنج‌های اسرار حق می‌باشم. با این همه دلم
 دردمند است و تتم بی‌درمان زیرا که هیچکس به عجب و پندار به عالم وحدت و حقیقت
 راه نبرده و من از بی‌یقینی و فروتنی خاک پای درویشانم.

از این زبان هنوز کلماتی در زبان اردبیلیان دیده می‌شود مثل "درده‌ژر" که به صورت
 "درده‌جر" استعمال می‌شود و در مورد کسانی به کار می‌رود که زرد و ضعیف و لاغر و
 مریض‌احوال باشند^۱. همچنین کلمات دیگری مثل "وریان" به معنی بند آب و "کوشن" به
 معنی کشتزار و برخی دیگر که هم اکنون در زبان اردبیلی‌ها معمول می‌باشد.

چنان که گفتیم این زبان تا قرن ششم هجری و حتی مدتی بعد از آن نیز در این حدود
 معمول بود و بیشتر مورخانی که در آن عهد دربارهٔ اردبیل و آذربایجان سخن گفته‌اند زبان
 مردم این سامان را آذری نوشته‌اند با این تفاوت که زبان مردم اردبیل نسبت به جاهای
 دیگر سخت و برای دیگران ناآشنا تر و غیرقابل فهم بوده است. تا آنجا که یاقوت حموی که
 در سال ۶۱۷ هجری اردبیل را دیده است نوشته است که آنان به زبان آذری سخن می‌گویند
 و جز خودشان کسی آن را نمی‌فهمد. امروزه در اردبیل و آذربایجان کسی به زبان آذری
 آشنائی ندارد ولی به قول مؤلف "مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال" بخش شاهرود
 خلخال با ۳۵ پارچه قریه بدان زبان تکلم می‌نمایند^۲.

علاوه بر آذری زبان ارمنی نیز در این شهر رواج داشته است. این موضوع را
 "ابواسحاق ابراهیم اصطخری" مؤلف کتاب مسالک و ممالک در قرن چهارم هجری نیز
 تصریح کرده می‌نویسد "مردمان اردبیل زبان ارمنی می‌دانند".

آشنائی اردبیلیان به زبان ارمنی در آن عهد یک امر عادی بوده است زیرا صرف‌نظر
 از آن که حدود ارمنستان آن روز تا نزدیکی‌های این ولایت کشیده می‌شد سکونت جمعی
 از این جماعت مسیحی در اردبیل و روابط صمیمانهٔ مردم با آنان نیز، دانستن چنین زبانی
 را ایجاب می‌کرد. به علاوه موقعیت جغرافیائی و بازرگانی این شهر نیز آشنائی مردم را
 به زبان‌های رایج آن روز ضروری می‌ساخت. چه اردبیل به طوری که گفته‌ایم، مرکز
 تجارت آذربایجان بود و بر شاخه‌ای از جادهٔ معروف ابریشم قرار داشت و چون بازرگانان
 نواحی مختلف ایران و ماورای ارس در آنجا مقیم بودند، آشنائی به زبان‌های آنان را بر
 مردم این شهر تا حدی لازم می‌ساخت و تا نیم قرن پیش هم که ارمنه در اردبیل سکونت
 داشتند مردم به زبان آنها آشنا بودند.

زبان ترکی:

زبان ترکی ره‌آورد ترکان است که با نفوذ تدریجی آنها در این منطقه کم کم رایج گشته
 است. آمدن ترکان به ایران بعد از اسلام صورت گرفته است. در عهد اشکانیان و ساسانیان

۱. پسوند "ژر" به صورت "جر" در موارد دیگر هم استعمال می‌شود مثل "سوته‌جر" سعنی طفل شیرخواره.

۲. کتاب "مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال". دلیف محمد محقق. تهران. چاپ اتحاد. ص ۳۲.

طوایفی ترک‌نژاد برای به‌دست آوردن مراتع و چراگاه از مشرق به سمت ایران پیش می‌آمدند ولی با اقتداری که دولت‌های اشکانی و ساسانی داشتند اجازه ورود به ایران نمی‌یافتند. چون ساسانیان منقرض شدند و خلافت بغداد نیز در شرق رو به‌ضعف نهاد قبایل ترک به داخل ایران نفوذ کردند و با اکثریتی که داشتند حکام محلی را مرعوب خود ساختند و حتی دست به سلاح برده به جنگ ایستادند و سرانجام با غلبه بر حکمرانان، خود به حکومت نشستند و مثل سلجوقیان سلسله‌هائی به وجود آوردند.

از آن به بعد مرزهای ایران به روی آنها باز شد و طوایف ترک به هر قسمتی از این ملک که خواستند راه یافتند. آذربایجان و به ویژه ناحیه اردبیل، بر اثر مراتع کم‌نظیری که داشت، بهترین محل برای پرورش دام‌های آنان شد^۱ و ولایت اردبیل محل هجوم و استقرار عشایر ترک گردید. اینان در نقاط مستعد نشیمن کردند و حتی برای خود دیه و قریه ساختند و چون حکومت مرکزی در دست آنان بود نسبت به بومیان و ساکنان محلی تفوق و برتری یافتند.

قابل توجه است که اردبیلی‌های دیرجوش آن روز، سال‌ها و بلکه قرن‌ها، از اختلاط با ترکان احتراز داشتند و آنان را بیگانگانی می‌پنداشتند که به پشتیبانی دولت ترک‌نژاد سلجوقی بدین منطقه آمده سکنی گزیده بودند. حتی‌رن‌ها بعد نیز که سلجوقیان از حکومت برکنار گشته و مغول‌ها در ایران فرمانروا بودند باز سکنة اردبیل ترکان را از خود نمی‌دانستند و آنها را نژاد و مردمی غیر از خویش تصور می‌کردند. این گفته بر مبنای حکایات متعددی است که ابن‌بزاز در صفة الصفا آورده و در آنها امتیاز محلی‌ها و ترکان را ناخودآگاه متذکر شده است. مثلاً در یکی از حکایات گفتار "حاجی عادل" نامی را که از شخصیت‌های آن روز اردبیل بوده است در باب مسافرتش از قول "نظام‌الدین زرگر اردبیلی" چنین آغاز می‌کند که حاجی عادل گفت "نوبتی با جماعت ترکان همراه بودیم ... و در حکایت دیگر از آمدن "جماعتی از ترکان" نزد شیخ صفی‌الدین یا دعوت "جماعتی از ترکان" از شیخ قدس‌سره برای رفتن به "قراء آنها" سخن می‌گوید و نظایر آنها ...

طبیعی است که این فاصله بین ترکان و بومیان، که ابن‌بزاز اینان را تاجیک می‌نامد، نشر زبان طرفین را نیز در میان همدیگر مشکل می‌ساخت و برخلاف کسبه و سوداگران، که برای رفع نیازمندی‌های خود در مراوده‌های معاملاتی جملات و عباراتی از زبان یکدیگر فرا می‌گرفتند، توده‌های عادی زبان طرف دیگر را نمی‌دانستند یا لااقل بومیان محلی چون احساس احتیاج نمی‌کردند از زبان ترکان مهاجر اطلاع نداشتند.

عدم اختلاط اردبیلی‌ها با قبایل ترک یک‌نوع مقاومت منفی در مقابل خودخواهی‌ها و احیاناً ظلم و ستم آنها بود ولی بعد از آن که ترکان خوش‌نشین^۲ خوی شهری‌گری و تمدن یافته ترکتازی و ترک‌بازی‌های خود را کنار گذاشتند انس و الفتی با آنان پدید آمد و کم‌کم احترام‌متقابل از هر دو طرف به‌ظهور رسید و در این‌کار مخصوصاً آزادی ترکان قزل‌باش^۳

۱. اردبیل تا دریای خزر دوازده فرسخ، تا جنگل پنج فرسخ، تا قشلاق مغان ده فرسخ و تا بیلاق سیلان چهار فرسخ فاصله دارد و این یکی از امتیازات طبیعی آن شهر است و شاید در دنیا از این حیث منحصر به فرد باشد زیرا هیچ شهری را نمی‌توان یافت که با این موقعیت و بدین آسانی و فاصله کمتر به بیلاق و قشلاق و جنگل و دریا راه داشته باشد.

۲. خوش‌نشین اصطلاحی است که در اردبیل به طوایف چادرنشین اطلاق می‌شود زیرا آنها در هر جا که خوش باشند چادرهای خود را نصب می‌نمایند.

۳. از آنجا که قرن‌های متمادی ترکیه امروز و شامات و غیره در قلمرو حکومت روم شرقی به مرکزیت قسطنطنیه بوده است آنها را رومی می‌خوانند.

رومی به وساطت خواجه علی سیاهپوش بیش از همه مؤثر واقع شد. به طوری که در جلد اول این کتاب گفته‌ایم امیرتیمور گورکان پس از شکست دادن "ایلدرم بایزید" سلطان عثمانی، جمعی از بزرگان طوایف ترک زبان عثمانی و شامات را اسیر کرده به سمرقند می‌برد. هنگامی که به اردبیل رسید برای استراحت چند روزی در این شهر توقف نمود و بنا به خواهش خواجه علی سیاهپوش نوه شیخ صفی‌الدین، که در خانقاه اردبیل در مسند جدش ارشاد خلائق می‌نمود، آنها را آزاد کرد^۱. جمعی از آنان که عنوان قزلباش یافته بودند در این حدود سکونت گزیدند و کم کم نفوذ و قدرتی یافتند. احترام و ارادت زاید‌الوصف اینان نسبت به خاندان صفوی و حق‌شناسی اسرای آزاد شده در مقابل رأفت و مهربانی‌های اردبیلیان بیش از هر چیز در ابراز محبت بومیان نسبت به دیگر ترکان و تلطیف رفتار ترکان نسبت به تاجیکیان مؤثر گشت و موجبات آمیزش و اختلاط آنها را فراهم آورد. از این زمان گسترش زبان ترکی در اردبیل آغاز گشت و کم کم در بین عامه رسوخ یافت و زبان رایج مردم گردید.

رواج زبان ترکی در آذربایجان قبل از سلطنت صفویان

بعضی‌ها چنین پنداشته‌اند که شاه اسماعیل صفوی این زبان را رواج داد و آن را زبان مردم آذربایجان نمود ولی این گفته‌ها هرآینه بدون توجه به تاریخ بیان شده است زیرا در زمان او بیش از یک صد سال از آزادی و توطن قزل‌باش‌ها در آن نواحی می‌گذشت و در این مدت آنها از حیث نفوذ و نفرات وسعت بیشتری یافته و با آمیزش با ترکانی، که قبل از آنها در این حدود زندگی می‌کردند، نسبت به بومیان فزونی قابل ملاحظه‌ای به دست آورده بودند و لذا وقتی شاه اسماعیل قیام کرد زبان ترکی بین مردم آذربایجان شایع بود و عامه نیز بدان سخن می‌گفتند.

با این حال خود شاه اسماعیل هم به زبان ترکی گرایشی داشت زیرا صرفنظر از آن که قسمت بزرگی از سپاه و فرماندهان و مقرران و کارگزاران حکومتش از قزل‌باش‌ها و ترکان بود خود نیز از بطن مادر ترک‌نژاد (دختر اوزون حسن آق‌قویونلو) به دنیا آمده بود. او با آن که به زبان فارسی آشنائی داشت با اطرافیان‌ش به ترکی سخن می‌گفت و به قول مورخان زبان درباریش نیز ترکی بود و حتی مقامات و مناصب کشوری و لشگری هم اسامی ترکی داشت.

شاه اسماعیل اشعاری نیز به ترکی سروده و دیوانی که به دیوان خطائی معروف است از خود باقی گذاشته و اینک نمونه‌ای از آن اشعار:

منیم بو تنده‌کی جانیم علی دور	منیم هم دین و ایمانیم علی دور
گجه گوندوز گزه رم روضه‌سین‌ده	منیم روضه رضوانیم علی دور
حسن ایله حسینون باغچه‌سینده	منیم بلبل خوشخوانیم علی دور
منم بیر قطره سو شاهون پولوندا	منیم دریای عمانیم علی دور
حاجیلر حج ایدر حنان و منان	منیم دفتر و دیوانیم علی دور
پوزنک مصحفینه بنده خطائی	بیان علم و قرآنیم علی دور ^۲

۱. جلد اول "اردبیل در گذرگاه تاریخ".

۲. ترجمه آنها به فارسی چنین است: این روحی که در بدن من است علی است. دین و ایمان من علی است. شب و روز در باغ (مهر) او قدم می‌زنم زیرا روضه رضوان من علی است. در باغ ولایت حسن و حسین، بلبل خوشخوان من علی است. من در مقایسه با علی یک قطره آبم ولی علی دریای << بقیه در صفحه بعد

شیخ صفی‌الدین هم به ترکی اشعاری سروده است ولی ابن‌بزاز در صفوة‌الصفاء می‌نویسد که او ترکی را مثل عربی و فارسی در مکتب آموخته است. متانت اشعار او هم حکایت از آن دارد و ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار ترکی او می‌باشند:

ای رونق بهار و چمن گل موسن نه‌سن؟ ای اختیاری الدن آآن بیلمسون نه سن!
 دور یوزونده سبزه خطون گورهن دیر ریحان موسن بنفشه و سنبل موسن نه‌سن؟
 خوش جنگجو گلور گوزیمه قاش و کیپریگون ای گوزلری حرامی قراول موسن نه‌سن؟
 ای کولگمون خرابه‌سی آهولر اویناقی دیوانه‌لر یاتاقی مگر چول موسن نه‌سن؟
 افغان و آه دور گجه گوندوز ایشون صفی قمری موسن بو باغده بلبل موسن نه‌سن؟^۱
 کسانی که از لحاظ ادب به زبان ترکی آشنا باشند می‌دانند که این ابیات چقدر ادیبانه است و در طراز اشعار بزرگترین شعرائی می‌باشد که بدان زبان شعر سروده‌اند.^۲

باری زبان ترکی از آن عهد در آذربایجان ماندگار شد و چنان که گفتیم زبان عامه گردید و امروزه نه تنها مردم اردبیل بلکه همه آذربایجان بدان زبان سخن می‌گویند. در سال‌های قبل از جنگ بین‌الملل دوم، دولت ایران با توجه به بعضی اشکالات اجتماعی و سیاسی، که هرآینه تکلم آذربایجانیان به زبان ترکی سبب احتمالی آنها تصور می‌شد، در صدد برآمدند زبان فارسی را در آذربایجان رواج دهند ولی به جای آن که از یک طریق منطقی بدین کار اقدام کنند و فی‌المثل با طرح برنامه‌های اساسی از کودکستان و دبستان شروع نمایند، کارمندان ترک‌زبان و محلی ادارات را به شهرستان‌های دیگر منتقل ساخت و به جای آنها کارکنان فارسی زبان از ولایات دیگر بدانجا آورد. این کار چون نسنجیده و حساب نشده بود نه تنها در نشر زبان فارسی اثری نکرد بلکه کار مردم را هم از جهت روابط اداری آنها با مؤسسات دولتی، مشکل گردانید و چون مأموران فارسی زبان مجبور به مراد به ساکنه محلی بودند، به جای آن که دیگران را وادار به تکلم به زبان خود کنند، به ناچار خود زبان ترکی یاد گرفتند.

وقوع جنگ جهانی دوم و اشغال ایران از طرف سپاه روس و انگلیس موجب به هم خوردن این برنامه گردید و هر کسی به جای خود بازگشت. در عهدی که ما به جمع‌آوری این کتاب مشغولیم اردبیلیان عموماً به ترکی سخن می‌گویند ولی خواندن و نوشتن آن را نمی‌دانند زیرا زبان آنها رسم‌الخط و الفبای خاصی ندارد و حتی کلمات و افعال آن با زبان ترکی‌ای که در قفقاز و ترکیه رائج است یکسان نمی‌باشد.

مکاتبات مردم کلاً به زبان فارسی صورت می‌گیرد و مؤلفات دانشمندان نیز بدان زبان تألیف می‌شود. شعرا، جز آنهایی که در رثاء و تعزیت پیشوایان مذهبی شعر می‌گویند، بقیه از صفحه قبل <<>> عمان من است. حاجی‌ها حنان و منان را حج می‌کنند ولی حنان و منان من علی است. این دفتر و دیوان سلطنت برای من لازم نیست زیرا دفتر و دیوان من علی است. خطائی بنده مصحف روی اوست، بیان علم قرآن برای من علی است. (توضیح: شاه اسماعیل در اشعاری که می‌سروده "خطائی" تخلص می‌کرده است.

۱. ترجمه ابیات فوق به فارسی چنین است: ای رونق بهار و چمن آیا تو گل هستی یا چه هستی؟ ای آن که اختیار دیگران را از دست می‌گیری نمی‌دانی چه هستی! هر کس که در دور صورت تو سبزه خط ترا می‌بیند می‌گوید آیا تو بنفشه و ریحان و سنبل هستی یا چه هستی؟ مژگان و ابروی تو جنگجوی خوشی به چشم من می‌آید. ای آن که چشم‌هایت مثل حرامی راه‌زن است. آیا تو قراول هستی یا چه هستی؟ ای خرابه دل من که جست و خیزگاه آهوان و خوابگاه دیوانگان شده‌ای مگر تو بیابان هستی یا چه هستی؟ ی صفی شب و روز کار تو آه و فغان است مگر تو در این باغ قمری و بلبل هستی یا چه هستی؟ یادداشت: مؤلف کتاب مختصری از تاریخ و جغرافیای خلخال این اشعار را به نام صفی خلخالی ضبط کرده است.

۲. آذری یا زبان آذربایجانیان. احمد کسروی. تهران. ۱۳۲۵.

اشعار خود را به زبان فارسی می‌سرایند. برنامه تحصیلات در مدارس نیز، مثل همه جای ایران فارسی است و در نتیجه اکثریت قریب به اتفاق کسانی که سن آنها امروزه بین ۱۰ تا ۲۰ سال است بدان زبان آشنائی دارند و توسعه ارتباطات و مسافرت‌ها بین این شهر و مناطق فارسی زبان، دیگران را نیز با زبان فارسی مانوس ساخته است تا آنجا که مسافران غیر آذربایجانی از لحاظ تفهیم مطالب خود به زبان فارسی احساس ناراحتی نمی‌کنند و چون صنعت "توریسم" توسعه یافته است بعضی از کسبه کلمات و جملاتی نیز به زبان انگلیسی می‌دانند.

فصل دوم دین و مذهب مردم اردبیل

دین اردبیلیان قبل از اسلام

مورخانی که در باب مآدھا تحقیقاتی کرده‌اند عموماً متفق‌القولند که آذربایجان کنونی در تاریخ قدیم جزو قلمرو آن قوم آریائی بود و اینان پس از آن که به این نقطه از فلات ایران آمده‌اند بومیان را از آنجا رانده یا مطیع خویش ساخته‌اند و بساط حکومت و فرمانروائی گسترده در این سامان توطن اختیار کرده‌اند.

جای تأسف است که از آن قوم در این خطه آثاری باقی‌نمانده، یا به دست نیامده است^۱ تا محققان را به درجه تمدن و زبان و مذهب و دیگر شئون اجتماعی آنها راهنمایی کند و از این رهگذر اطلاعات قابل‌توجهی در اختیار غلامندان بگذارد. از این‌جهت نظریاتی که در این باره و فی‌المثل در باب مذهب آنها بیان شده، چه بسا که بر مبنای نیروی اندیشه صورت گرفته یا هرآینه بر استنتاجات شخصی مبتنی بوده است.

روی‌هم‌رفته مورخان معتقدند که مآدھا مذهب "هرمزد" پرستی داشتند و این هرمزد همان است که بعدها در کیش زردشتی به نام آهورامزدا و خالق نیکی‌ها تعریف گشته است. دانشمندان مذکور، که دارمستتر ایران‌شناس فرانسوی از جمله آنهاست و اوستا کتاب دینی زردشتیان را ترجمه کرده است^۲، چنین می‌پندارد که روحانیان آئین مآدھا، یعنی مغ‌ها، دین شایع را به خرافات و ترهات و جادوگری و ساحری آلوده بودند زردشت برای اصلاح آن به پا خاست^۳ و شروع به دعوت مردم به اصول واقعی دین نمود.

مادر جلد اول این کتاب راجع به زردشت و بعثت و دعوت‌های اولیه‌اش سخنانی گفته‌ایم و در اینجا نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم فقط بر سبیل یادآوری می‌گوئیم که در دوران قبل از ظهور زردشت، مرکز تربیت روحانیون دینی در مغان اردبیل بود و سبب تسمیه آنجا به "مغان" هم سکونت مغ‌ها در آن خطه گشته است. زردشت نیز که به گفته مورخان یکی از روحانیون آئین هرمزد بود به زعم قوی از این نقطه برخاسته در صدد پیراستن مذهب از اوهام و خرافات برآمده است و با ارائه اوستا مردم را به آئین خویش فراخوانده است. اما مغ‌ها به مخالفت با وی قیام کرده عرصه را بر آن روحانی صدیق تنگ نموده‌اند و او از ترس جان یا به امید پیشرفت امر تبلیغ، به مشرق ایران و توران مهاجرت کرده و سرنوشتی را که بر او مقدور بوده است پیدا کرده است.

آن چه از این گفتار نتیجه می‌گیریم این است که ساکنان باستانی اردبیل، که از طایفه ماد و بازماندگان بومیان اولیه بوده‌اند، به قول مورخان، مذهبی هورمزدپرستی داشته‌اند بعد که زردشت قیام کرده^۴ و در دشت مغان و اردبیل و دامنه‌های سبلان و سپس در اطراف

۱. کاوش‌هایی از این حیث در این منطقه صورت نگرفته است.

۲ و ۳. ایران باستان. حسن پیرنیا. تهران ۱۳۰۶. ص ۴۲۸.

۴. Williams Jacob گفته است که زردشت در ۶۶۰ قبل از میلاد به دنیا آمده و در ۵۸۷ قبل از میلاد در گذشته است (تاریخ ادیان. دکتر علی‌اکبر ترابی)

دریاجه "ارومیه" به تبلیغ احکام دین پرداخته جمعی از مردم بدان آئین گرویده‌اند. ولی چون مغ‌های دیگر به مخالفت با وی برخاسته‌اند کیش او در آن ناحیه پیشرفتی نکرده است. ما از آئین هرمزدپرستی اطلاعی نداریم ولی از این نوشته مورخان که گفته‌اند زردشت آن دین را از اباطیل و اوهام زدود نتیجه می‌گیریم که اگر چنین باشد و آئین زردشت همان دین اصلاح شده مردم باستان شود در آن صورت باید قبول کرد که دین مذکور مثل آئین زردشت مبتنی بر تثویت بوده و در مقابل هورمزد که آفریننده نور و نیکی‌ها بوده است به وجود خبیثی نیز اعتقاد داشته‌اند که خالق بدی‌ها و تاریکی‌ها بوده است و زردشت پس از آن که آن دین را از خرافات پاک ساخته این دو منشاء قدرت را به نام‌های "اهورامزدا" و "انگره می‌نیو" یا اهریمن معرفی کرده است.

مؤلف تاریخ ادیان نوشته است آریاها دو هزار سال پیش از میلاد مسیح در شرق دریای خزر زندگی می‌کردند و به پندار و گفتار نیک پای‌بند بودند. آتش را مقدس می‌شمردند و فروزندگان آن را آذربان می‌گفتند. آئین آنها مزدانی و خدای بزرگ در دین آنها اهورامزدا بود. بعد از اهورامزدا "میترا" الهه نور و "ناهیتا" ربه‌النوع آب و گیاه را بزرگ می‌داشتند. پرستش آتش و تجلیل از آن، از عهد زردشت به بعد اهمیت زیادی پیدا کرد. همین آریاها بودند که کم کم به فلات ایران سرازیر گشتند و بعد در این فلات منجمله در اردبیل و آذربایجان جای بومیان را گرفتند.

بعضی از مورخان اسلامی ایران چنین پنداشته‌اند که زردشت از شریعت ابراهیم استفاده کرده و حتی کتاب او نیز بخشی از صحف ابراهیم می‌باشد. این دسته نوشته‌اند که قبل از زردشت ایرانیان بت‌پرست بودند. بعد از زردشت آتش پرست شدند. عبدی‌بیگ در تکرمة‌الآخبار^۲ این مطلب را چنین آورده است که "چون سی سال از سلطنت گشتاسب گذشت از دهشت که به زردشت مشهور است دین گیری عیان کرده دعوی پیغمبری کرد و کتاب زند ظاهر ساخت که از آسمان آمده، حال آن که در کتاب لغات فرس‌زند را نوشته‌اند که کتاب گبران و استاواستار را که هر دو تعبییه زند است. و نوشته‌اند که زند و پازند دو کتاب است از صحف ابراهیم. پس آن چه از آسمان آمده صحف ابراهیم باشد نه زند. غایتش بعضی احکام زردشت از روی صحف ابراهیم علیه السلام جمع کرده زند نام نهاده باشد. در تاریخ جلالی نوشته است که زردشت از دهی بود که در اوغان آذربایجان واقع است. شرف ملازمت الیسع نبی دریافت. پیش از آن دین فرس دین ضالی و بت‌پرستی بود و چون زردشت به ایران آمد دین گیری آورده گشتاسب و سپاه او و اکثر اهل ایران اوغان زردشت نموده و دین گیری پذیرفتند. و مجمع موغان آتشکده بود و مغان را که به او (موغان) یا بی‌واو (مغان) توان نوشت جمع مغ است و در لغات فرس مغ را نوشته‌اند که گبر آتش‌پرست باشد بر ملت ابراهیم علیه‌السلام و گویند بر ملت زردشت بود که پیغمبر آتش‌پرستان بود. و این بیت عنصری به مثال آورده‌اند:

۱. تاریخ ادیان. دکتر علی‌اکبر ترابی. تهران. چاپ تابش. ۱۳۴۱. ص ۱۱۸

۲. خواجه عبدی بیگ نویدی زین‌العابدین علی‌بن عبدالؤمن بن‌صدرالدین شیرازی معروف به عبدی‌بیگ از درباریان عهد شاه طهماسب بوده است. در اواخر عمر در اردبیل سکونت کرده با استفاده از کتابخانه شیخ‌صافی کتاب‌هایی تدوین نموده است که از جمله آنها تکرمة‌الآخبار می‌باشد. این کتاب در ۹۶۷ هجری به نام شاه طهماسب نوشته شده است و یک مقدمه و چهار باب و یک خاتمه دارد. تکرمة‌الآخبار به‌چاپ نرسیده ولی از نسخه خطی آن چند نسخه عکس‌برداری شده است و یک نسخه آن نیز در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران می‌باشد. عبدی‌بیگ مجموعه دیگری به نام صریح‌الملک دارد که نسخه خطی آن متعلق به کتابخانه ملی ایران است.

چو شب رفت و بر دشت پستی گرفت
 مجملاً آن دین از موغان آذربایجان بیرون آمد و آتشکده‌ها را برافروختند چه پیش از
 زردشت نیز محراب عجم آتش بود. و از زمان هوشنگ این رسم مانده بود بلکه از زمان
 قابیل بن آدم. و پادشاهان فرس محراب از آتش داشتندی...".

گویا در عهد نویسنده آن کتاب، یا در زمان تألیف تاریخ جلالی، فرس با عجم فرق
 داشته است زیرا در عبارات فوق آن دو از هم متمایز آمده و فرس یا فارس بت‌پرست و
 عجم در دین آتش‌پرستی معرفی گشته است.

باری طبق نوشته مورخان پس از آن که زردشت در توران کاری از پیش نبرد نزد
 "ویشتاسب" پادشاه باختر رفت و بعد از آن که او را به آئین خود درآورد دین او به سرعت
 در شرق و غرب رواج یافت و چنانکه می‌دانیم این کیش قبل از سقوط ایران به دست
 اعراب دین رسمی ایران بود و طبعاً مردم اردبیل نیز به آن دین متدین بودند و آتشکده‌هایی
 برای پرستش اهورامزدا داشتند اما اکنون از این آتشکده‌ها اثری باقی نیست زیرا ساختمان
 آنها با گل و خشت و چوب بوده بر اثر برف و بارانی که بیش از هزار سال بر آنها ریخته
 شده است منهدم گشته از بین رفته‌اند. با این حال سکنه اردبیل بلندئ را که مسجد جمعه
 تاریخی در داخل شهر بر بالای آن قرار دارد جای آتشکده بزرگ این سامان می‌دانند و این
 گفته را زبان به زبان از گذشتگان خود نقل می‌نمایند. عجب آن که امروز نیز وقتی انسان
 بر بالای آن بلندی می‌ایستد و ارتفاع آنجا را از اطراف می‌بیند و آن را با وضع طبیعی
 زمین‌های مجاور مقایسه می‌کند این گفته را نزدیک به واقع در می‌یابد.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان این کتاب، که مطالعاتی درباره دین زردشت ندارند،
 اجمالاً می‌گوئیم که بنا به نوشته "دین کرت"، از کتب معروف زردشتیان، زردشت می‌گفت
 که عالم از دو اصل ناشی شده است روشنایی و تاریکی. این دو اصل با هم در منازعه
 هستند و فیروزمندی و شکست نصیب هر دو می‌گردد. از این رو عالم به دو قسمت شده
 لشگر روشنایی یا خوبی و لشگر تاریکی یا بدی. سرسلسله قسمت خوبی‌ها هرمزد یا
 "اهورامزدا" و سالار لشگر بدی‌ها "انگرمی‌نیو" است.

زردشت به شش وجود مجرد^۱، مثل چهار ملانکه^۲ درجه اول دین اسلام^۳، قائل بود که
 به نام "امش‌سپنتان" معروفند^۴ و به جمعی وجودهای مجرد درجه دوم به اسم "یزت" یا ایزد
 و یزدان نیز اعتقاد داشتند که یاران و کمک‌کنندگان اهورامزدا بودند. برای اهریمن نیز
 یاری‌دهندگانی تصور می‌نمود و آنها را "دانوا" یا دیو می‌خواند.

به عقیده او اهورامزدا خالق نیکی‌ها و اهریمن آفریننده بدی‌ها بود و از این‌جهت است
 که کیش او را ثنوی می‌گویند زیرا به‌دو خالق و دو خدا اعتقاد داشت. او در کشمکش بین
 آن‌دو و فتح و فیروزی نهائی را از آن اهورامزدا می‌دانست و برای رستگاری انسان در
 دنیای بعد از مرگ، مساعدت به اهورامزدا را با عمل به سه اصل پندار نیک، گفتار نیک،
 کردار نیک ضروری می‌شمرد^۳.

دین اردبیل بعد از ظهور اسلام

باری پس از آن که اردبیل به دست سپاه عرب گشاده شد دین اسلام جانشین آئین گذشته

۱. این شش وجود عبارتند از: بهمن، اردیبهشت، زهریور، سپندارمذ، خرداد، امرداد

۲. این چهار ملانکه جبرائیل، میکائیل، اسرافیل و عزرائیل نامیده می‌شوند. ۵. Amesha- spenta

۳. اقتباس از ایران باستان. حسن پیرنیا. تهران. ۱۳۰۶. قسمت اول از مبحث چهارم

گشت و به طوری که در جای خود گفته‌ایم اولین مسجد جامع اسلام این شهر در سال ۳۵ هجری به وسیله "اشعربن القیس الکندی" ساخته شد و اعتقاد به وجود خدای یگانه جانشین تنویت کیش زردشتی گردید. مردم در اندک زمانی به احکام قرآن و اصول دیانت جدید آشنائی یافتند و اهل عطا، که و عاظ و مبلغین موظف اسلامی بودند، آنان را به وظایف و تکالیف شرعی آگاه ساختند.

بدیهی است که در بدو ظهور اسلام و حتی در عهد خلفای راشدین، هیچیک از مذاهب مختلف تسنن و تشیع به مفهوم امروزی وجود نداشت و همه مبلغین سه اصل اساسی اسلام یعنی وحدت خدای بزرگ، نبوت انبیاء به خاتمیت حضرت محمدص و واقعیت روز واپسین را بیان می‌داشتند ولی بعدها که انشعاباتی از حیث فروع پدیدار گشت و مذاهب اربعه تسنن یکی بعد از دیگری پیدا شد به عقیده مؤلف ریاض‌السیاحه^۱ "سکنه خراسان و آذربایجان به طریقه ابوحنیفه سلوک می‌فرمودند مگر مدینه چند". مردم اردبیل به طوری که مورخان دیگر نوشته‌اند، در آئین شافعی وظایف دینی را به عمل می‌آوردند و تا زمان شیخ‌صفی، و حتی مدتی بعد از وی نیز، اکثرأ بدین مذهب بودند تا جایی که در نوشته‌های بعضی از مورخین اشاراتی دیده می‌شود که هرآینه خود شیخ را هم در آن مذهب می‌پنداشتند.

پیشوای مذهب شافعی "محمدبن اردیس" است که در سال یک صد و پنجاه هجری در شهر "غزه" متولد گشته‌است. بعضی از مورخان نوشته‌اند که او از ارادتمندان صمیمی حضرت علی‌بن ابی‌طالب و فرزندان او بود و کسانی را که نسبت به آنان حرمت نگه نمی‌داشتند لعن و نفرین می‌نمود. او شعری هم در این باره سروده است که آغاز آن چنین می‌باشد:

ادافی مجلس ذکر و اعلیا	شلیبه و فاطمة‌الزکویه
یقال تجاوز ایا قوم عنه	فهذا من حدیث الرافضیه
برنت الی المهیمین من اناس	یرون الرفض حب فاطمیه ^۲

این شعر شافعی طولانی است و در ابیات دیگر آن، پس از تجلیل از خاندان حضرات علی‌ع، کسانی را که به طرفداران او و اولادش "رافضی"^۳ می‌گفتند سخت نکوهش نموده و به لعن و نفرین آنها پرداخته است و دارندگان چنین فکری را جاهل خوانده است. خوانندگان دانشمند می‌دانند که اولین تاریخ وقایع کربلا و شهادت حضرت حسین‌بن‌علی‌ع و یارانش در روز عاشورای سال شصت و یکم هجری را نیز شافعی نوشته است و این کار او هم ناشی از ارادت وی به حضرت علی‌ع و اولادش بوده است.

باری مذهب تشیع که زمینه آن بعد از رحلت حضرت رسول‌ص فراهم شده بود به دست حضرت امام جعفر صادق ششمین امام شیعیان تأسیس شد و رسمیت یافت. این مذهب همواره با مخالفت دستگاه خلافت و عمال حکومت عباسی مواجه بود و از رشد و نفوذ آن جلوگیری می‌شد. معهدا ایرانیان که به حضرت علی‌ع و فرزندان و جانشینان وی ایمان و اعتقاد مخصوص داشتند کم و بیش در خفا به تعالیم ائمه اثنی عشری عمل می‌کردند و در

۱. ریاض‌الساحه. تألیف حاج زین‌العابدین شیروانی. چاپ سنگی گلپهار اصفهانی. ۱۳۳۸. ص ۱۵
 ۲. مناسک حج در مذاهب پنجگانه اسلام. صدرالدین محلاتی شیرازی. تهران. ۱۳۵۱. چاپ ۲۵ شهریور.
 ترجمه آن چنین می‌شود: هنگامی که در مجلسی از علی‌ع و دو شیربچه او و فاطمه پاک و نیکوکردار یاد می‌شود مردم می‌گویند از این بیان صرف‌نظر کنید زیرا اینها از گفته‌های رافضی است. من از مردمی که رفض را در دوستی فاطمه می‌دانند به خدای بزرگ و مهیمین پناه می‌برم.
 ۳. رفض بر وزن درس در لغت به معنی ترک‌کردن و انداختن و قبول نکردن چیزی می‌باشد ولی سنی‌ها در قدیم پیروان علی را رافضی می‌خواندند.

هر شهر و دیاری جمعی از شیعیان، ولو به تعداد قلیلی، پیرو آن مذهب بودند و در اردبیل نیز چنین بود.

حضرت جعفر بن محمد از دانشمندان بزرگ عهد خود به حساب می‌آمد و طبق نوشته مورخان در آن زمان کسی در عالم اسلام از حیث علم و دانش به پایه او نمی‌رسید. کورت فریشلر آلمانی در کتاب "امام حسین و ایران" می‌نویسد که این شخصیت بزرگ روحانی تنها در علم دین تبحر نداشت بلکه در علم ریاضی و شیمی نیز سرآمد دانشمندان روزگار خود بود و حتی حساب "اینفی‌تی‌تزمال"^۱ را می‌دانست. و در توضیح گفته خود درباره این قسمت از ریاضیات اضافه کرده است که اولین بار این علم در یونان قدیم و قرن‌ها قبل از میلاد مسیح به وسیله "ارشمید" عنوان شد ولی بعد از آن در تاریخ از کسی نامی دیده نمی‌شود که راجع بدان علم اشارتی کند جز جعفر بن محمد که آن را تدریس نیز می‌نمود. آنگاه یادآور می‌شود که بعد از ایشان نیز از این علم خبری در کتاب‌ها دیده نمی‌شود مگر در عهد کپلر و کپرنیک که از علمای بزرگ ریاضی در قرون جدید بوده‌اند. فریشلر می‌نویسد که در عهد ما فهم و درک این علم حتی برای دانشجویان رشته‌های ریاضی دانشگاه‌های دنیا کار سختی است و جز برای بعضی از اساتید برجسته ریاضی دریافت آن مشکل می‌باشد. این نویسنده درباره اطلاعات عمیق و ریشه‌دار امام ششم در علم شیمی نیز سخن می‌گوید و از قول "جابر بن حیان" دانشمند معروف شیمی آن زمان اضافه می‌کند که او، یعنی جابر بن حیان، می‌گفت من هر چه در این علم دارم از جعفر بن محمد فرا گرفته‌ام^۲. این تنها قضاوتی نیست که در مورد علم و دانش امام ششم شیعیان از طرف دانشمندان غیرمسلمان شده است بلکه در عصر ما با رونقی که علوم مادی یافته و با دیدی که علما نسبت به جهان و اجتماعات بشری پیدا کرده‌اند دور از عالم تعصب از آن شخصیت روحانی به عنوان یک دانشمند و نابغه بزرگ علمی نام می‌برند^۳. چنان که اخیراً مرکز تحقیقات اسلامی "استراسبورگ"^۴ مطالعات دامنهداری تحت عنوان "مغز متفکر جهان شیعه" درباره حضرت صادق به عمل آورده^۵ و چگونگی نبوغ فکری و احاطه کامل او را بر قوانین و نظریه‌هایی در زمینه‌های هیئت، فیزیک، شیمی و روانشناسی، به نحوی که در قرن ما شایع و مورد قبول است، منتشر ساخته است و حق آن است که شیعیان برای بهتر شناختن پیشوای مذهبی خود آنها را مطالعه نمایند^۶.

انسان وقتی این نوشته‌ها را در باب علم و دانش امام ششم شیعیان می‌خواند و آنها را

۱. در مأخذ مورد استفاده حساب Infinitesimal به علم "جفر" ترجمه گشته است.
۲. کتاب "امام حسین و ایران". کورت فریشلر آلمانی. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. تهران. ۱۳۵۱
۳. شیعیان این نبوغ و دها را برای همه لئمه اثنی عشری قائلند و آن را به نام علم امامت می‌نامند ولی محققین مرکز تحقیقات اسلامی که بیشتر مسیحی هستند و اعتقاد به اسلام و تشیع ندارند نبوغ فکری حضرت صادق را در ردیف نبوغ دانشمندان بزرگ جهان قلمداد می‌کنند.
۴. از شهرهای معروف فرانسه در مرز آلمان است. دانشگاه قدیمی و معروفی دارد و اولین چاپخانه را "گوتنبرگ" در آن شهر به کار انداخته است و اکنون مرکز تحقیقات اسلامی اروپای غربی در آنجا متمرکز می‌باشد.
۵. این مطالعات به وسیله آقای ذبیح‌الله منصوری ترجمه و در مجله خواندنی‌ها (سال ۲۳) به تاریخ بهمن و اسفند ۱۳۵۱ چاپ شده است.
۶. در جوامع تشیع نحوه تبلیغات درباره پیشوایان مذهب طوری بوده است که پیروان آنها جز از مصائب و سرگذشت‌های اندومبار آنان اطلاعات کاملی از رهبر خود ندارند و از مقامات علمی و تعلیم عالی انسانی آنها در مجموع بی‌خبر می‌باشند تا جایی که شاید بتوان گفت که شخصیت‌هایی مثل حضرت صادق در بین طرفداران خود نیز ناشناخته مانده‌اند زیرا همه فضایل و کمالات آنها تحت الشعاع مصائب آنها قرار گرفته‌اند.

با مطالبی که شادروان احمد کسروی در کتاب خود به نام "بخوانند و داوری کنند" مقایسه می‌کند به‌ضعف و سطحی بودن نوشته‌های اخیر پی‌می‌برد و گفته‌های او را ناشی از غرض و یا عدم اطلاع و دسترسی نویسنده آن به مأخذ معتبر می‌داند و آرزو می‌کند که کاش کتاب‌هایی مثل نوشته فریشلر یا نشریه مرکز تحقیقات اسلامی استراسبورگ در زمان حیات کسروی انتشار می‌یافت و خود وی این نوشته‌های مستدل و مستند را می‌خواند و درباره مطالبی که در کتاب خود در مورد ائمه شیعه آورده و بعضی کارهای نامساعد کسانی از شیعیان را به حساب آنها گذاشته است داوری می‌نمود.

اردبیل و مذهب تشیع

باری در اردبیل نیز با آن که مذهب شایع آئین شافعی بود باز کسانی به خاندان حضرت علی‌ع ارادت می‌ورزیدند و هر وقت مقتضیات زمان برای ترویج آن کیش مساعد می‌گشت به تبلیغ تشیع می‌پرداختند. چنانکه در عهد حکومت مرزبان محمد سالاری چنان شد و چون آن پادشاه از دیلمیان گیلان و مذهب تشیع بود از مینه پیشرفت این مذهب بیش از پیش فراهم گشت.

این مقتضیات تا سال ۴۲۹ هجری بسیار مساعد بود و شیعیگری هیچگونه مانع و مخالفی نداشت ولی "در آن سال طغرل بیگ بن میکائیل بن ساجوق از پادشاهان سلجوقی به سلطنت رسید و قدغن کرد که در قلمرو سلطنت او نباید اسم علی‌ع در اذان به زبان آورده شود. از آن به بعد در تمام ولایات که جزو حوزه سلطنت طغرل بیگ بن میکائیل بود بردن نام علی‌ع در اذان ممنوع شد و ... طغرل بیگ هر کس را که تظاهر به شیعه بودن کرد کشت و در تمام قلمرو سلطنت او شیعیان مجبور شدند که تقیه بکنند و آنهایی که نمی‌توانستند تقیه کنند به قتل رسیدند یا این که جلائی وطن کردند و به جایی رفتند که جزو قلمرو سلطنت آن مرد نباشد"^۱.

بعد از سلاجقه کم کم این تعصب ضعیف گشت و در اردبیل، با نفوذ و قدرتی که فرزندان شیخ‌صفی‌الدین به دست آوردند، شیعیگری رواج یافت و شیخ جنید و شیخ حیدر صفوی، جد و پدر شاه اسماعیل اول، در زمان خود به حمایت از آن مذهب برخاستند و خود شاه اسماعیل نیز، پس از آن که بر اریکه قدرت تکیه زد، آن را مذهب رسمی ایرانیان گردانید. از آن تاریخ مردم این شهر مذهب تشیع اختیار کردند و کنون نیز بدان مذهبند.

گرچه بعضی از نویسندگان، مثل مؤلف "ریاض‌السیاحه" نوشته‌اند که شاه اسماعیل با ضربات شمشیر مذهب شیعه دوازده امامی را در ایران رواج داد و هر مسلمانی را که دارای مذهب شیعه نبود یا نمی‌خواست شیعه شود به قتل رسانید اما این نوشته صحیح نیست و در رد آن همین بس که عده‌ای از افسران و سربازان اهل سنت و جماعت بودند و از او مستمری می‌گرفتند و پیوسته با وی به سر می‌بردند.^۲

مورخان اردبیلیان را، به ویژه در عهد صفویه، نسبت به مذهب تشیع سخت متعصب نوشته‌اند اما نه بدان معنی که با دارندگان مذاهب دیگر سختگیر باشند. بلکه شیعیان اردبیل

۱. دائرةالمعارف اسلامیة ایران و همگی شیعه. جزء اول. ص ۳۴.
۲. نقل از "شاه اسماعیل" از زندان استخر تا تخت سلطنت. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. مجله خواندنی‌ها. شماره ۲۹. سال ۳۲. مورخ دیماه ۱۳۵۰.
۳. نقل از "شاه اسماعیل" از زندان استخر تا تخت سلطنت. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. مجله خواندنی‌ها. شماره ۲۹. سال ۳۲. مورخ دیماه ۱۳۵۰.

در عین آن که در انجام وظایف دینی تعصب خاصی داشته‌اند با دارندگان مذاهب دیگر با لطف و رأفت مدارا می‌نمودند و در حق آنها احترام متقابل را رعایت می‌کردند و این کار علاوه بر رشد فکری و واقع‌بینی روحانیون بزرگ، معلول موقعیت مهم اقتصادی و تجارتي این شهر نیز بود. زیرا مخالفت با دارندگان مذاهب دیگر منتهی به قطع مراداد بازرگانی می‌شد و سکنه این شهر هرگز راضی بدین کار نمی‌بودند. غیر شیعیان نیز با توجه به درجه تعصب مذهبی در حفظ حرمت مقدسات دینی مردم مراقبت تام داشتند و حتی مسیحیان از تهیه و صرف علنی مشروبات الکلی خودداری می‌نمودند.

از پیروان مذاهب دیگر بیش از همه ارمنی‌ها در این شهر زندگی می‌کردند و محله مخصوصی داشتند که به نام آنها ارمنستان خوانده می‌شد و این محله، که کلیسای کهنه و متروک ارمنی‌ها در آن واقع است، امروز نیز به همان نام معروف است. ارمنی‌های اردبیل روی هم رفته مردم نیک‌فطرتی بودند و با دیگران با مهربانی و احترام زندگی می‌کردند. شغل بیشتر آنها تجارت و صنعتگری و طبابت بود. در اواخر حکومت قاجار و با از بین رفتن موقعیت خاص تجارتي اردبیل، آنها نیز از این شهر مهاجرت کردند و امروزه هیچ ارمنی در اردبیل زندگی نمی‌کند و به ندرت فرزندان بعضی از آنهایی که در کلیسای اردبیل مدفونند برای زیارت قبر پدران خود بدین شهر مسافرت می‌نمایند. لیکن در فصل تابستان و به ویژه در شهریور ماه جمع زیادی از ارمنی‌های آذربایجان و نقاط دیگر برای استفاده از آب های گرم اردبیل چند روزی به "سرعین" می‌روند.

کلیمیان هم در اردبیل بیشتر بودند و به شغل تجارت اشتغال داشتند. در بازار سرای بزرگی بود که به "کاروانسرای جهودها" شهرت داشت و تمام حجرات طبقات بالا و زیرین آن برای تجارت در دست اینان بود. کسان دیگری از آنان نیز طبابت می‌کردند و امروز سالخوردگان اردبیل از خدمات پزشکی "جهود آقاجان" و دیگران یاد می‌کنند.

غیر از مسیحی و کلیمی، گرجی و هندی و حتی چینی نیز در این شهر زندگی و تجارت می‌کردند و همه در اجرای وظایف مذهبی خود آزادی کامل داشتند.

امروزه از هیچیک از این طبقات در این سامان خبری نیست و فقط ساکنان پنج قریه از محال ویلیکیج به مرکزیت "عبران" مذهب شافعی دارند و از احترام دیگر مسلمانان شیعی مذهب این حدود برخوردارند.

در تاریخ اردبیل، به ویژه در چند قرن اخیر، جنگ و کشتاری به نام اختلاف مذهبی دیده نمی‌شود و یا نگارنده از آنها بی‌اطلاع مانده است اما اختلاف بین علمای شریعت با پیروان طریقت مثل همه جا وجود داشته و در قرون ممتدی بین آنان ناسازگاری بوده است. برخی چنین می‌پندارند که چون در عهد صفویان اهل طریقت از مقام و موقعیت خاصی بهره‌مند بودند شاید نسبت به علمای روحانی رعایت حال نمی‌نمودند و لذا روحانیان از این امر ناراضی گشته در فرصت‌هایی که پیش می‌آمد به تلافی آن برمی‌خاستند. طبیعی است که به فرض صحت چنین تصویری، نمی‌توان آن را دلیلی برای این اختلاف دانست مگر آن که خدای ناکرده اصحاب طریقت را در انجام تکالیف شرعی به کلی بیگانه و یار هیران شریعت را از روح واقعی اسلام بی‌اطلاع بپنداریم. آنچه محقق است این است که اختلاف عالم و عارف مختص به اردبیل و دوران بعد از صفوی نبود و در ازمنه و امکانه دیگر نیز غالباً بین آنها اختلافاتی پیدا شده و حتی کشمکش‌هایی هم رخ داده است.

ذکر علت آن اختلافات خارج از موضوع کتاب ماست اما از آن جهت که اردبیل در ادوار مختلف از مراکز مهم تصوف و عرفان بوده است به طور اجمال بدان طریقت نیز

اشاراتی^۱ می‌نمائیم:

خداشناسی

از روزی که بشر به وجود آفریننده‌ای برای جهان توجه یافته همواره در این صدد بوده است که او را کماهو حقه بشناسد و به کنه و حقیقت کبریا نیش پی‌برد. شاید مبالغه نباشد اگر بگوئیم که از نخستین ادوار زندگی انسان، حتی در کلان‌های^۲ اولیه، کشف علت جهان، که برای مردم کم‌رشد آن روز عبارت از محیط محدود زندگی و محسوسات آن بود، و پی‌بردن به سبب خلقت و تکوین و تطور عالم، قسمت اعظم اندیشه او را تشکیل می‌داد، و هنگامی که وی از حوائج جسمانی فراغتی می‌یافت درباره محیط و چگونگی تغییرات و علت آنها به تفکر می‌پرداخت.

طبیعی است که رشد مغزی و فکری انسان، در ادوار مختلف تاریخ، کیفیت تصورات او را درباره مبدأ و موضوع و نحوه تفکرش تغییر داده و علتی که فی‌المثل در پنجاه قرن پیش برای ایجاد اشیاء و محیط زندگی به نظر لازم می‌آمده با خدائی که در ده قرن قبل به عنوان خالق جهان توجیه می‌شده فرق کلی یافته است. و شاید از این رهگذر بوده است که هگل^۳ دانشمند معروف آلمانی گفته است "با پیشرفت انسانیت خدا بیشتر ظاهر می‌گردد". اگر کوشش بشریت را، در راه خداشناسی، در دوران رشد دماغی وی طبقه‌بندی کنیم به طور کل به سه طبقه مهم می‌رسیم:

نخست روش عقلی که حکما و فلاسفه از آن پیروی کرده با دلایل و استدلال‌های منطقی به اثبات واجب الوجود پرداخته‌اند. طبیعی است که این امر خاص دانشمندان بوده است که به چنین مبدائی اعتقاد یافته‌اند و گرنه هر کسی را اثبات وجود خدا و شناختن واقعی او از این راه میسر نگشته است. وانگهی فلاسفه و حکما نیز همه مثل سقراط و افلاطون و ارسطو واقع‌بین نبوده‌اند بلکه در میان آنها کسانی مثل سوفسطائیان^۴ و ایده‌الیست‌ها^۵ و آته‌الیست‌ها^۶ هم پیدا شده‌اند که حتی واقعیت وجود اشیاء عالم را نفی یا اساساً مبدأ آفرینشی به نام خدا را انکار کرده‌اند.

دسته دوم پیروان شریعتند. اینان در هر دوره و زمانی از دین تبعیت کرده با انجام تشریفات که پیام‌آوردندگان الهی تشریح فرموده‌اند وظایف عبودت خود را در برابر خالق به جای آورده‌اند. این‌ها خدا را از طریق کتب آسمانی می‌شناسند و با تعالیمی که از رهبران ۱. در کتاب ریاض‌السباحه علت این اختلاف چنین آمده است که "قبل از ظهور شاه اسماعیل قاطبه سکنه ایران اهل سنت و جماعت بودند و خلق خراسان و آذربایجان بر مذهب ابوحنیفه عمل می‌نمودند اغلب ساکنان عراق و فارس طریق شافعی را می‌پیمودند و بعضی سکنه جبال و مازندران یزیدی بودند. چون پادشاه دین‌پناه خروج نمود و قلاع و بقاع ایران بگشود به نیروی شمشیر صوفیان اهالی ایران از مذهب آبابی خویش گذشتند و داخل سلک امامیه و مذهب اثنای‌عشری گشتند این معاندت از آنجاست و این عداوت از آن زمان برخاسته است." ص ۲۳.

۲. کلان Clan اصطلاح جامعه‌شناسی است و مراد از آن جامعه‌های بسیار کوچک و محدود ابتدائی انسان می‌باشد.

۳. "هگل Hegel" فیلسوف معروف آلمان در قرن ۱۹ و ۲۰ و از طرفداران مشرب علوم است.

۴. سوفسطائیان جماعتی از فلاسفه بودند و با طرز استدلال‌هایی که داشتند غالباً در خلاف جهت حقایق نتیجه می‌گرفتند.

۵. ایده‌الیست‌ها به آن دسته از فلاسفه گفته می‌شود که اصلت را به جای حقایق خارجی در ذهن و اندیشه می‌دانند.

۶. Atheists عنوانی است برای انکارکنندگان خدا و ترجمه آن منکرین می‌باشد.

دینی می‌گیرند تمایلات معنوی خود را در اعتقاد به مبدأ آفرینش ارضاء می‌نمایند.

تصوف و عرفان

جماعت سوم اهل طریقتند که معتقدند خدا را با صغری کبرای منطقی و تعالیم و احکام تشریحی نمی‌توان شناخت بلکه آن ذات مقدس را فقط از راه دل می‌توان دریافت و با کشف و شهود است که می‌توان بدو رسید. پاسکال در این باره جمله معروفی دارد و می‌گوید "دل دلایلی دارد که عقل را بدان راه نیست".^۱

بعضی از اینان، که به‌عنوان صوفی و عارف شناخته می‌شوند، به‌نوعی وحدت‌وجود اعتقاد دارند و از این رهگذر خود را جزئی از وجود کلی تصور می‌نمایند. روشن‌تر بگوئیم این‌ها چنین می‌پندارند که در ازل روح انسان جزئی از هستی مطلق بود و در عالم ملکوت قرار داشت ولی بر اثر خطائی که از او سر زد از آن مبدأ عالی دور گشت و از عالم بالاتنی یافته در زندان مادی بدن محبوس گردید.

به گمان اینان در جهان هیچ مصیبتی برای انسان بالاتر از این جدائی نیست و برای جبران آن خطا شخص باید ریاضت بکشد و از لذایذ دنیوی پرهیز کند تا روح خود را پاک سازد و آن را آماده وصل با اصل خویش گرداند. ملای رومی که خود از عرفای نامی جهان است این جدائی را از زبان "نی" تشریح می‌کند و سوز و گداز عارف را از این جهت سبب حزن و اندوه او و قابل‌ترحم دیگران بیان می‌نماید و در اول کتاب خود چنین می‌گوید:

"بشنو از نی چون حکایت می‌کند	وز جدائی‌ها شکایت می‌کند
کز نی‌ستان تا مرا بی‌بریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه‌خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
هر که او از هم‌زبانی شد جدا	بی‌نوا شد گرچه دارد صد نوا"

این ابیات زمینه ذهنی یک صوفی و عارف واقعی را در باب مبدأ و جدائی خود از آن بیان می‌نماید و مولوی در ابیات دیگری که در این داستان سروده است ما را از واقعیت هستی و نخستین مقام و مرتبه انسان غافل می‌داند و با تأکید به این که روح را باید از آلائش‌های مادی پاک کرد تا او را شایسته درک اصل نمود، به صراحت می‌گوید:

"آینه دانی چرا غماز نیست	زان که زنگار رخس ممتاز نیست
آینه کز رنگ و آرایش جداست	پر شعاع نور خورشید خداست
رو تو زنگار از زخ او پاک کن	بعد از آن نور را ادراک کن"

باری مرد حکیم که از راه عقل خدا را می‌شناسد گاهی به ظاهر خود را مستغنی از تشریفات دیانت می‌پندارد و این از نظر شریعت گناهی به شمار می‌آید. زیرا از نظر انسان متشرع، عبودیت در برابر خالق و به جای آوردن وظایف دینی، اساسی‌ترین وظیفه هر فرد است و بهترین وسیله ابراز این بندگی نیز قبول قول انبیاء و اجرای تشریفات مقرر در باب عبادت می‌باشد.

اما عارف، که در اصل خود را جزئی از خدا می‌پندارد و مثل حسین بن منصور گفتار
۱. فیلسوف عارف مسلک و ریاضی‌دان معروف فرانسه است که در قرن ۱۷ می‌زیست. آن گفتار او به زبان فرانسه چنین است:

Le coeur a des raisons que la raison ne les connait pas.

"انالحق" بر زبان می‌آورد یا چون بایزید بسطامی "سبحان ما اعظم شأنی"^۲ می‌گوید و یا مانند ابوالقاسم جنید به صراحت ادعا می‌کند که "لیس فی جبتی سوی الله" غالباً در این اندیشه است که خویشتن را از آرایش نفس اماره برهاند و با اصل خود پیوند یابد. از این رو گاهی "سر به جیب تفکر فرو می‌برد" و زمانی در "عالم خلسه" وجود مادی خود را فراموش می‌کند و معتقد است که در این راه "جان شود زنده چون بمیرد تن" و همواره مترنم این بیت است که:

"حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوش آن دمی که از این چهره پرده برفکنیم"
 ما یک بار نیز یادآور شده‌ایم که نباید از صوفی و عارف واقعی، مفاهیم مبتدلی در ذهن داشت و عرفا و صوفیان را در ماندگان ژولیده و پشم‌آلودی تصور نمود که به وظایف دینی و انسانی خویش پشت پا زده خود را از غوغای زندگی به کنار کشیده‌اند. طبعاً در بین صوفیان نیز کسان بی‌بند و باری، چنانکه در هر صنف و دسته‌ای هست، زیاد می‌توان یافت لیکن تصوف و عرفان واقعی با اعمال و رفتار این قبیل افراد انطباق ندارد و تنبلی و گوشه‌گیری و سربرار اجتماع گشتن غیر از ریاضت برای تزکیه‌نفس و آماده ساختن روح به منظور وصول به حق است. چهل روز روزه گرفتن و روزی با یک بادام و یک جرعه آب افطار کردن تن‌آسائی و گوشه‌گیری نیست^۳ بلکه امر بس سخت و طاقت‌فرسائی است که از عهده هر کس بر نمی‌آید. نفس انسان مانند اسب سرکشی است که جلو گرفتن از آن کار مشکل و دشواری می‌باشد و پشت پا زدن به خواست‌های آن همه جا به عنوان جهاد اکبر تعریف گشته است. از این نظر می‌توان گفت که عرفا مردان با اراده‌ای بوده‌اند که از آن همه لذایذ دنیوی چشم پوشیده و وصول به حق را تنها هدف و مطلوب خود قرار داده‌اند در عین حال وظایف زندگی اجتماعی را نیز به نحو کاملی به انجام رسانیده‌اند.

اختلاف علما و عرف

سخن از اختلاف ارباب شریعت و با پیروان طریقت ما را وادار به توضیح مختصری در آن باب می‌نماید زیرا ممکن است همه خوانندگان این کتاب، در این قسمت مطالعاتی نداشته و ابهاماتی پیدا کنند، و آن این است که در طول تاریخ اسلام غالباً بین علمای شریعت با سالکان طریقت تیره‌گی‌هایی رخ داده و گاهی دامنه اختلافات به تکفیر دسته‌ اخیر و حتی قتل آنها کشیده شده است.

در چگونگی این اختلاف و وسعت محیط آن نیز علم و دانش و عقل و درایت علما و نحوه رفتار و عمل‌کرد عرفا دخالت انکارناپذیری داشته است. هر چه روحانی شرعی عالم‌تر و آشنا تر به روح دیانت بوده و عارف نیز مقتضیات اجتماعی زمان را مورد توجه قرار داده است این اختلاف به حداقل ممکن رسیده ولی در موارد دیگر، به ویژه هنگامی که العیاذبالله علاقه به تفوق اجتماعی و ریاست و مال نیز برای طرفین پیدا شده، به برخوردهای اسف‌آوری منتهی گشته است.

در صدر اسلام علم و عرفان باهم توأم بوده و شاید یکی دو قرن این روش ادامه داشت ولی از زمان خلافت عباسیان، به خصوص از زمان حکومت هارون الرشید به بعد، که

۱. معروف به حلاج که در سال ۳۰۶ هجری به امر حامد بن عباس وزیر عباسیان به قتل رسید. جسدش را سوزانند و خاکسترش را در دجله ریختند.

۲. طیفور بن عیسی بن آدم از عرفای به نام قرن دوم هجری است.

۳. اشاره به حالات شیخ صفی‌الدین است.

مطالعات فلسفی در جهان اسلام معمول گشته، چنین انشعابی پیدا شده و عالم و عارف از هم متمایز گردیده است.

در اختلاف بین این دو دسته طرز رفتار و عمل کرد صوفیان نیز به مقیاس وسیعی اثر داشته است. عارفی که دل، خانه خدا ساخته به احکام الهی گردن می‌نهد طبعاً به تکالیف شرعی خود هم عمل می‌نماید ولی برخی از آنان پیدا شده‌اند که آیه شریفه "فاعبد ربک حتی یا نیک الیقین"^۱ را مستمسک قرار داده چنین گفته‌اند که چون در مورد حضرت باری‌تعالی به مرحله یقین رسیده‌اند دیگر وظیفه‌ای از حیث عبادت ندارند.

علمای شرعی بر این گفته ایراد کرده یقین را غیر از آن دانسته‌اند که عرفا مدعی آنند و این گفته را بر سبیل سؤال عنوان نموده‌اند: مگر هر کسی که دست در دست مرشدی داد یا با او را و اذکار خاصی، که گاه نیز خود مریدان از معنی آن بی‌اطلاعند، چند روزی به ذکر پرداخت می‌تواند درباره خدای متعال به "یقین" برسد و بدین عنوان از تکالیف شرعی مستغنی گردد؟ مگر بزرگترین عارف اسلامی، بعد از شخص پیغمبرص حضرت علی‌ع نبود که در مکتب نبوی، هم از طریق شریعت و هم از راه شهود و اشراق به "یقین" رسیده بود. با این حال هیچ عبادت شرعی از او فوت نگردید و هنگام نماز چنان محو عظمت و جلالت کبریائی می‌شد که از خود و "ماسوی الله" بی‌خبر می‌گشت. تا آنجا که سرانجام در محراب عبادت شربت شهادت نوشید.

در اینجاست که بعضی از دانشمندان بین صوفی و عارف فرق گذاشته عارف را صوفی‌ئی دانسته‌اند که دل "خانه خدا" سازد و طریقت را متمم شریعت بدانند.^۲

زمان هر چه به ما نزدیک‌تر شده سیاست نیز در اختلاف بین آنها دخالت یافته و قدرت و ضعف حکومت‌ها در ضعف و شدت آنها مؤثر بوده است. ولی در عهدی که ما زندگی می‌کنیم از این اختلافات اثری دیده نمی‌شود زیرا سطح علمی اکثریت روحانیان شرعی، به مقتضای تحولات علمی و فنی جهان، بالاتر گشته و تعصبات سابق مبدل به نوعی همزیستی و حتی اخوت گردیده است. خانقاه‌های طریقت بدون مزاحمت دائر است و عالم و عارف در همه نقاط با محبت و وداد در کنار هم زندگی می‌کنند.

عرفان در اردبیل

باری صوفیان قدیم اردبیل عارفان خدانشناسی بودند و با فضیلت و تقوی زندگی می‌کردند و در عین حال، که دل از مطامع دنیا شسته به کنج سلامت نشسته بودند، اصول شریعت را نیز چراغ راه هدایت خود قرار داده با خلوص عقیدت بدان‌ها عمل می‌نمودند. همین شیخ‌صافی‌الدین، که امروز عرفان و صوفیگری اردبیل با نام او در ذهن دانشمندان متداعی می‌گردد، در عین سلوک در طریقت، عالم به علوم شریعت نیز بود. قرآن و احادیث اسلامی را تفسیر و تعلیم می‌کرد. مثل یک عالم روحانی در مسجد جامع شهر نماز جماعت می‌خواند. به ادبیات عصر خود مانند یک دانشمند ادبی آشنائی کامل داشت. عالی‌ترین مضامین معنوی را در قالب کلمات و اشعار نغز فارسی و آذری و ترکی بیان می‌نمود و مانند محترمین وقت با سلاطین و بزرگان نشست و برخاست داشت. در عین حال چهل‌ها روز نیز به قصد عبادت و توجه به خدا از دنیا می‌برید و در خلوتی می‌نشست. قائم‌اللیل و صائم‌النهار می‌شد تا با ریاضت دادن به تن، جانش بیش از پیش زنده گردد و در راه وصل

۱. آیه ۹۹ از سوره مبارکه الحجر (سوره ۱۵ قرآن مجید)

۲. گنجینه اولیاء یا آئینه عرفان. تألیف معصوم علی‌شاه. تهران ۱۳۳۸.

با اصل آماده‌تر شود.

در جلد اول این کتاب گفته‌ایم که تصوف و عرفان با شیخ صفی‌الدین در اردبیل پیدا نشده و این منطقه از زمان او دارالارشاد نگشته است بلکه قرن‌ها قبل از وی نیز اردبیل از این حیث شهرت و موقعیت مهمی داشت و صوفیان بزرگواری که از مفاخر پویندگان راه حقیقت بوده‌اند در این شهر زندگی کرده رهروان زیادی تربیت نموده‌اند که شیخ صفی هم یکی از آنها بوده است و آنچه از تواریخ برمی‌آید این است که توجه معنوی کسانی مثل ابوالفرج اردبیلی بوده است که روح سرگشته اسحق بن جبرائیل کلخورانی را مجذوب خود کرده و استعداد درونی وی را برای درک حقایق معنوی، از قوه به فعل آورده است. چنان که عنایت عارف و الامقام دیگر، یعنی ام‌الربانی خواجه کمال‌الدین عربشاهی اردبیلی نیز پدرش امین‌الدین جبرائیل را منقلب ساخته او را به طریق عرفان هدایت نموده است.

در باب این که چرا اردبیل در طول قرن‌ها منشاء عرفان و تصوف بوده هیچ اشارتی در کتاب‌ها نرفته یا لاقلاً به نظر نگارنده نرسیده است. لیکن در مقالات صفوة‌الصفاه جمله‌ای هست که ممکن است در رفع این مجهول تا حدی ما را یاری کند و آن این است که ابن‌بزاز مؤلف آن کتاب در اتفاقات دوران جوانی شیخ صفی‌الدین می‌نویسد که او "به کوه سبلان بیشتر می‌رفت زیرا مردان خدا آنجا بیشتر بودند".

کوه سبلان چنان که قبلاً هم گفته‌ایم از قدیم‌الایام جنبه قداستی بین ساکنان این حدود داشت و نه تنها در عهد اسلام حتی قرن‌ها قبل از آن نیز زیارتگاه مردم بود. تا آنجا که به عقیده بعضی از مورخین فریدون وقتی به سلطنت برگزیده شد در دامنه‌های این کوه عبادت می‌کرد و زردشت نیز نخستین بار در دامنه‌های آن کوه به تبلیغ احکام دین پرداخت.

در جلد اول، در دوره اسلام هم اخباری از مورخان قدیم آوردیم و گفتار حمدالله مستوفی را به نقل از عجایب المخلوقات نوشتیم که حضرت رسول‌ع نیز بودن قبری از قبور انبیاء را در بالای آن کوه بیان فرموده و به جاری شدن چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت در آن اشارت کرده است.

جمعی از متفکرین معتقدند که محیط طبیعی انسان در چگونگی رشد معنوی و زمینه‌های ذهنی او اثر قابل‌توجهی دارد و مشاهده و تماشای آن، توجه آدمی را به یک قدرت قاهر لایتناهی و لایزال جلب می‌نماید. در این باب بعضی‌ها تا آنجا پیش رفته‌اند که از قوه به فعل درآمدن استعداد معنوی بعضی از انبیای بنی‌اسرائیل را هم در نتیجه زندگی آنها در دشت‌ها و کوهستان‌های قابل توجه فلسطین می‌دانند و از این رهگذر جمع دیگری حدیثی را نیز قبول می‌نمایند که به موجب آن لحظه‌ای فکر در باره جهان و خلقت آن، که بدون تردید تعقل درباره آفریننده آن است، برتر از عبادت ثقلین می‌باشد.^۱

ما متأسفیم که درباره عرفای اردبیل، که قبل از شیخ صفی‌الدین یا بعد از انقراض صفویه، در این شهر به ارشاد مریدان پرداخته و در عالم عرفان و صفا مقامات والائی یافته‌اند، وسیله تحقیق نیافتیم و از شخصیت کسانی مثل همین شیخ ابوالفرج اردبیلی، که از مریدان شیخ جنید بغدادی بوده است، یا رکن‌الدین محیی اردبیلی، که از شیخ شهاب‌الدین سهروردی پیروی می‌کرده و شیخ صفی‌الدین در مزار او به ذکر و فکر می‌پرداخت، آگاه نشدیم و حتی از زمان حیات و ممات آنها نیز اطلاعات صحیحی به دست نیاوردیم. چنان که پیر ابوسعید را هم که قبر او زیارتگاه شیخ صفی بوده است از جهة هویت کاملاً نشناختیم و در این آرزو، که کاش شرح حال همه آنها را می‌دانستیم و این بخش از کتاب را از آن

۱. فکر ساعة الفضل من عبادة الثقلین.

جهت کامل‌تر می‌ساختیم، ناکام ماندیم. چه‌غالب آنها شخصیت‌های بزرگواری بوده‌اند و مقامات‌معنوی قابل‌توجهی داشته‌اند و حتی بنا به نوشته بعضی‌ها، برخی از آنها صاحبان کشف و کرامات نیز بوده‌اند. کتاب صوة الصفا درباره پیر عبدالملک، که کنون نیز قبرش در وسط مسجدی به همان نام باقی است، می‌نویسد که شیخ صفی‌الدین در مراجعت از یک سفر، شبی دیر وقتی به شهر رسید و نتوانست به خانه خود برود لذا در مسجدی، که مشهور به شیخ عالم ربانی پیر عبدالملک ره است، درآمد. مزار پیر جنب مسجد بود و پنجره‌ای به‌مسجد داشت. مؤذن مسجد، که در خانه‌اش خوابیده بود، پیر را در خواب دید که او را از بودن چنان مهمانی در مسجد آگاه می‌کرد و بدو دستور می‌داد به مسجد رفته از او پذیرائی کند. مؤذن از خواب بیدار شد ولی به تصور آن که رؤیای صادقه نیست سر به بالین نهاد و به خواب رفت. بار دیگر پیر را در خواب دید و تاکید او را دریافت و از خواب پرید. لیکن به فکر آن که خواب رحمانی نیست دوباره خوابید. برای سومین بار پیر به خواب وی آمد و از این که او در پذیرائی از میهمان قصور می‌نماید وی را مورد عتاب قرار داد. مؤذن در مقابل اصرار پیر عذر آورد و گفت که چیزی ندارد تا از مهمان با آن پذیرائی کند. شیخ در جواب به غسل و کره‌ای که وی در صندوقچه داشت اشاره کرد. مؤذن از خانه به در آمد و به مسجد درآمد ولی با اکراه. چون هوا تاریک و سرد بود از مهمان عذر خواست که چیزی ندارد تا از وی پذیرائی کند اما شیخ به گفته پیر در باب غسل و کره اشاره کرد و مؤذن از گفته خود شرم‌منده گردید.^۱

ما درباره شناسائی این مشایخ طریقت، که صوفیان عهد شیخ صفی‌الدین از آنها به بزرگواری یاد می‌کنند، تلاش زیادی کردیم و از بعضی از همشهریان خود، که در سلسله‌های گوناگون عرفان و تصوفند، پرس و جواها نمودیم ولی اطلاعاتی که به توان آنها را با مستندات تاریخی در این کتاب آورد به دست نیاوردیم و از حالات اقطاب دیگری مثل پیر "کنجه‌بگول"، "پیر میندیشین"، "پیر احمد"، "شیخ مجدالدین کاکلی" که همدرس و بحث شیخ عطار بوده است و ... ده‌ها تن از بزرگان عرفان و مردان حق، که فقط نامی از آنها در صوة الصفا باقی است، آگاهی نیافتیم و چنان که گفتیم حتی تاریخ حیات و مرگ آنها را نیز ندانستیم. در مورد بعضی نیز اطلاعاتی که به دست آوردیم به اختلافات فاحشی درباره آنها برخوردیم. مثل شیخ ابوزرعۀ اردبیلی که از عرفای معروف قرن چهارم و دهه اول قرن پنجم هجری بود و قاضی ابوسعید صاحب کتاب الانساب ضمن اشاره به بعضی از بزرگان اردبیل درباره او می‌نویسد "منهم ابوزرعۀ عبدالوهاب بن محمد بن ایوب اردبیلی کان شیخاً زاهدأمامت بفارس یوم الاحد الخامس من رجب سنه ۴۱۵"۲. در حالی که گفته قاضی ابوسعید با نوشته حدائق‌الطریق موافق است با حاشیه‌ای که میرزا احمد تبریزی بر کتاب صوة الصفا نوشته فرق دارد.

حدائق‌الطریق که به سال ۱۳۱۸ هجری با چاپ سنگی در تهران طبع شده است پس از ذکر مطالب قاضی ابوسعید اضافه می‌کند که شیخ ابوزرعۀ "مرد عالم و زاهدی بود. سفر بسیار کرده و عمر طولانی نمود. در راه حجاز و مدینه با شیخ عبدالله بن خفیف همراه

۱. اقتباس از مقالات صوة الصفا. چاپ سنگی. بمبئی. به خط مرحوم میرزا احمد تبریزی. ۱۳۲۹ قمری. (این داستان به عنوان نمونه از پیشینیان نقل شد).

۲. خود قاضی ابی سعید به سال ۵۰۶ هجری در مرو متولد گشته و در سال ۵۶۲ در همان شهر درگذشته است و کتاب الانساب وی که در سال ۱۹۱۲ میلادی در بیروت چاپ شده در شرح حال علماء و بزرگان اسلام است و از این حیث یکی از مدارک قابل توجه تا قرن ششم هجری می‌باشد.

بود و او را مجذوب خود نمود. سرانجام به شیراز آمد و در آنجا اقامت کرد". ولی میرزا احمد تبریزی در حاشیه صفحه ۱۹ کتاب صفوة الصفا، که خود وی آن را با خط خویش نوشته و در بمبئی به چاپ رسانیده است، آورده است که "شیخ ابوذریعه همان است که در وقت ورود حضرت رضا علیه و آباءه الصلوة و السلام به نیشابور، جلو و مقابل حضرت را باز کرده و از زحمت ازدحام مردم حفظ می نمود". در حالی که حضرت رضاع در سال ۲۰۳ هجری قمری به درود زندگی فرموده است. در بعضی مأخذ نیز تاریخ فوت او را ۳۱۵ نوشته اند و او را از معاریف عرفان در اواخر مائه چهارم هجری دانسته و شیخ ابو عبدالله خفیف از شیوخ معروف قدیم فارس را از شاگردان او شمرده اند و این شخص اخیر همان است که شیخ عطار او را در تذکرة الاولیاء "مقرب احدیت، مقس صمدیت، برکشیده درگاه و برگزیده الله، محقق لطیف و قطب وقت خوانده است".

شیخ صفی الدین هم در آرامگاه ابوذریعه در فارس داشتانی دارد و آن چنان است که هنگام مسافرت وی به شیراز مردم محل معتقد بودند که هر کس شب در مقبره او بخوابد صبح را زنده در نمی یابد. شیخ صفی الدین قصد بیتوته در آنجا کرد. دیگران او را منع کردند ولی او بدین عذر که ابوذریعه همشهری است و گزندی بدو نمی رساند شب را در آنجا خوابید. مؤلف صفوة الصفا گوید صبح مردم با کفن و حنوط آمدند که صفی الدین را غسل و کفن کنند ولی او را زنده یافتند.

این داستان یک نکته را مورد توجه قرار می دهد و آن این که آیا واقعاً چنین وقایعی در چنان مکان هائی، بدان شکل هائی که نوشته اند، صورت وقوع می یافته است یا نه؟ اگر صورت نیافته چرا و چگونه عنوان شده، آن هم نه در مورد ابوذریعه، بلکه موارد زیاد و بسیار زیاد دیگر، و اگر جواب مثبت باشد آیا دلیل و علت آن را صرفاً باید در تلقین دانست یا علل و جهات معنوی دیگری دارد؟..

به هر حال مطالب فوق ما را از تحقیق در شرح حال و کیفیت احوال عرفای بزرگ این شهر باز نمی دارد و در جلد سوم این کتاب، در قسمتی که ز علما و عرفا سخن به میان آمده است، بخشی نیز به معرفی برخی از شناخته شدگان آنها اختصاص یافته است.